



مادر شهید مصطفی هاشم زاده دوبار با خبر درگذشت پسرش مواجه شد

از جراحی تا شهادت

صندوق
خاطرات

سمیرا منشا‌ی پای صحبت ها و خاطره های مادر شهید مصطفی هاشم زاده که می نشینم، ساعت را فراموش می کنم. کلی از شهید خاطره دارد. دامادش هم از شهدای جنگ تحمیلی است. او بر ایمان روایت می کند که دوبار خبر شهادت پسرش را به او داده اند و دوبار برای از دست دادن پسرش مویه کرده است.

● وقتی نام مصطفی را خواندند...

فاطمه سیدی که چیزی نمانده هشتاد سالش را بر کند، استکانی چای تعارفان می کند و از پسرش این طور بر ایمان روایت می کند: دو پسر دارم؛ مجتبی متولد ۴۷ و مصطفی پسر کوچک تر متولد ۴۹ بود. این دو به همراه پسر خاله شان که تازه با د خترم ازدواج کرده بود، به راهپیمایی می رفتند. روز دهم دی سال ۵۷، مثل همیشه دامادم شهید سیدی به خانه مان آمد و به همراه دو پسر به راهپیمایی رفتند. ظهر بود که همسر آمد و گفت «شنیده ام امروز در چهارراه استانداری مأموران رژیم شاه، مردم را به رگبار بسته اند و درگیری زیاد بوده. پسر ها به خانه آمده اند؟» گفتم نه. یک ساعت بعد مجتبی تنها به خانه آمد. از او پرسیدم مصطفی کجاست؟ گفت «درگیری شدیدی شد. دیدم مصطفی شهید شده است. با کمک یک نفر بزرگ تر او را پشت کامیون جنازه ها انداختم و از دست مأمورها فرار کردم.»

آن روز مجتبی ده ساله به تصور اینکه برادر کوچک ترش شهید شده بدون او به خانه آمد. با صحبت هایش پدر و مادر

هم به دنبال پیکر فرزندشان می گشتند تا او را دفن کنند. روز بعد یکی از دوستانشان به آن ها که بی تاب بودند، می گوید «حالا که همه جا را گشته اید، سری هم به بیمارستان امام رضا^(ع) بزنید. عده ای زخمی در آنجا بستری شده اند و قرار است امروز اسمشان را اعلام کنند.» مادر شهید هاشم زاده ادامه می دهد: در محوطه بیمارستان امام رضا^(ع) انبوهی از جمعیت ایستاده بود. تصور نمی کردم که فرزندم بین زخمی ها باشد؛ زیرا مجتبی گفته بود که مصطفی شهید شده است. حدودا پانزده اسم را خواندند. ناگهان گفتند «مصطفی هاشم زاده». از خوشحالی روی زمین بند نبودم.



فوری با پدرش و خواهرش که همراهان بود، به ملاقاتش رفتیم.

● عکس را برای شهادت گرفته ام

مادر شهید خاطره اش را این طور دنبال می کند: هر سه با هم به راهپیمایی می رفتند تا اینکه انقلاب پیروز شد. مصطفی چند سال بعد از پیروزی انقلاب به عنوان بسیجی راهی جبهه شد. «گویا خودش می دانست که شهادت روزی اش است.» این را مادر شهید می گوید و صحبتش را این طور ادامه می دهد: هفده روز قبل از شهادتش برای مراسم ختم پدرم از جبهه به مشهد آمد. نوار کاست قرآنی را برای مراسم ختم پدرم بزرگش خرید. بعد از تمام شدن مراسم، آن را به خواهرش داد و گفت «وقتی شهید شدم، برای من هم همین نوار قرآن را بخش کن.»

مصطفی قبل از اینکه راهی جبهه شود، به عکاسی رفت و عکسی انداخت. مادر که حالا قاب عکس پسرش را محکم در بغل گرفته است، می گوید: در راه برگشت به یکی از همسایه ها گفته بود «این عکس را ببینید؛ آن را برای شهادت گرفته ام.» همسایه مان گفته بود «این حرف را زن. مادر و پدرت چشم انتظار هستند که زود تر سرو سامان بدهند.» اما او خندیده بود.

فاطمه خانم می گوید: از طریق رادیو شنیده بودم که عملیات اجرا شده است. یک هفته ای بود که از مصطفی خبری نداشتم، تا اینکه از طریق برادران سپاه متوجه شدیم پسر در عملیات کربلای ۴ در شلمچه به آنچه آرزویش بود یعنی شهادت، رسیده است.

نوجوان محله امام رضا (ع) ۲ مسیر متفاوت را دنبال می کند

مداح ورزشکار



از من خواست که خیلی کوتاه من هم بخوانم. این کار را به راحتی انجام دادم و تشویق های شنوندگان، انگیزه زیادی به من داد.

● از کسب مقام در مسابقات بگو.

در سه دوره متوالی مسابقات قرآن و عترت، در رشته مداحی و امسال در رشته دعا خوانی، موفق به کسب مقام ممتاز، مقام سوم و دوبار مقام اول شدم.

● در حال حاضر کجا مداحی می کنی؟

بیشتر در مساجد امام سجاد^(ع) و حضرت امیرالمؤمنین^(ع) که نزدیک خانه مان است برای محافل ویژه بانوان می خوانم. همچنین در برخی محافل روضه خانگی حضور داشته ام. چند باری هم در برنامه های مدرسه اجرا کرده ام.

● در مسیر مداحی با چه چالش هایی روبه رو شده ای؟

در طول این مسیر، چالش هایی مثل تقسیم بندی زمان برنامه در محافل، رعایت حوصله شنوندگان و حفظ اشعار و متن جدید در زمان کم وجود دارد اما با پشتکار و حمایت خانواده توانسته ام این مسائل را مدیریت کنم.

● از علاقه های دیگرت بگو.

به ورزش علاقه زیادی دارم و در چندین رشته ورزشی فعالیت کرده ام. از ورزش های گروهی مانند بسکتبال، هندبال و والیبال گرفته تا ورزش های انفرادی مثل کونگ فو و دفاع شخصی. در آینده قصد دارم ورزش های رزمی را به طور جدی تر دنبال و در مسابقات این رشته شرکت کنم.

● برای یادگیری به کلاس آموزشی هم رفته ای؟

اول با گوش دادن به مداحی ها و تماشای فیلم های آموزشی، ذهنم را آماده کردم. سپس برای تقویت بیشتر، به کلاس های حضوری رفتم. البته مداحی آقای مهدی رسولی را هم که از اول با شنیدن صدایش به این حوزه علاقه مند شدم، همچنان گوش می کنم.

● اولین باری که خواستی اجرا کنی، چه احساسی داشتی؟

بالینکه خیلی کوچک بودم، ترس و اضطراب خاصی نداشتم. در یکی از مساجد، بعد از اینکه خاله ام مولودی خوانی اش تمام شد،



نجمه موسوی زاده همه چیز از یک لحظه شروع شد. وقتی که پنج ساله بود، صدای مداحی مهدی رسولی را در خانه شنید. آن صدای ایش حکم یک جرقه را داشت، جرقه ای که به مرور زمان شعله ور شد و او را به دنیای مداحی کشاند. در آن زمان شاید نمی دانست این علاقه ساده چه مسیری به دنبال خواهد داشت اما سال ها گذشت و با هر تمرین، صدایش بهتر و استعدادش شکوفاتر شد.

هائیه سادات حسینی خرم نوجوان سیزده ساله محله امام رضا^(ع)، توانسته در مسابقات قرآن و عترت در رشته مداحی و دعا خوانی در آموزش و پرورش ناحیه ۲ طی چهار سال متوالی مقام بیاورد.

● مداحی را کجا و چگونه یاد گرفتی؟

خانواده ام مذهبی هستند و از دوران کودکی در مراسم مختلف مساجد و محافل مذهبی شرکت می کردم. شنیدن صدای مداحی و مولودی خوانی باعث شد که از همان سن کم خودم در خانه مولودی خوانی کنم. خاله ام نیز مولودی خوان است. پدر و مادرم با دیدن علاقه ام، من را تشویق کردند تا این مسیر را جدی تر دنبال کنم.